هوالعلیم

ادلّهٔ بساطت احرام (۱)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام –

جلسه ۱۲۳

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در باب احرام عرض شد که احرام فعل نفسی است و ارتباطی با سایر اجزاء خارجی ندارد و آن فعل نفسی همان عقد نُسک مخصوص است که شخص ناسک، آن عقد را در نفس خود نسبت به آن عملی که در پیش دارد ایجاد می‌کند، این عقد را احرام می‌گویند.

به‌عبارت‌دیگر احرام مسئله‌ای نفسی است که این قضیه در نفس پیدا می‌شود و شخص به‌واسطهٔ آن، خود را از حالتی جدا کرده و به حالت دیگر وارد می‌کند و این مسئله در اختیار مکلّف است. انسان بدون اینکه نظر واقعی او این‌طور باشد، نمی‌تواند دل‌بخواهی تغییر و تحوّلی ایجاد کند بلکه باید واقعاً نسبت به این مسئله جزم داشته باشد. بعضی‌ها

می‌گویند که ما پنج روز در سفر می‌مانیم، آیا می‌توانیم قصد ده روز کنیم؟! قصد ده روز کردن برای کسی که پنج روز در سفر می‌ماند، معنا ندارد چون این قصد یك عمل لغو خواهد بود؛ یعنی این‌طور نیست که تصور شود به صرف نیّت ده روز و علم به اقامت خمسة أیام، عشرة أیام صدق می‌کند بلکه باید آن مسئلۀ نفسی و آن عِقد نفسی با مَحکی خود که عبارت است از همان نیّت شخص قاطن و متوطّن نسبت به آنها باید تفاوت داشته باشد.

تصور غلط بعضی از افراد نسبت به احرام

این مسئله در مانحن‌فیه هم همین‌طور است. اصلاً اهمیّت مسئلۀ احرام برای بعضی از افراد جا نیفتاده است مثلاً تصور می‌کنند همین که لباسی به تن کنند احرام محقق می‌شود، گرچه یک یا دو روز در این احوال بمانند یا برگردند! اما مسئلۀ احرام عبارت است از همان حالتی که انسان آن را در وجود خودش احساس می‌کند.

نیّت احرام به معنای جزم بر احرام

البته می‌تواند قبل از اینکه لبیک بگوید، التزام به

لوازم احرام نداشته باشد چون هنوز نیّت احرام فعلیت یا تنجّز پیدا نکرده است. نیّت احرام یعنی جزم بر احرام؛ این‌طور نیست که بگوید: «من می‌خواهم احرام ببندم»، این نیّت نیست! منظور از نیّت احرام همان نیّت فعلیه است، یعنی من الآن محرم شدم، در واقع به معنای نیّت مستقبله نیست! مثلاً شخص به مسجد شجره یا جحفه یا تنعیم می‌رود و نیّت می‌کند که خدایا من محرم شده‌ام و خود را به احرام درآورده‌ام، این نیّت احرام است که فعلی شده است اما هنوز به مرتبهٔ تنجّز نرسیده است؛ یعنی از مقام انشاء گذشته و به فعلیت و تحقق رسیده است ولی هنوز به مرتبهٔ تنجّزی که گریبان او را بگیرد و او را نسبت به لوازم احرام ملزم کند، نرسیده است.

این مسئله‌ای است که ما در خیلی از موارد شاهد آن هستیم که این قضیه وجود دارد و به‌نظر می‌رسد خیلی‌ها از این نکته غافل هستند و به همین خاطر مشکلاتی پیدا می‌شود که یکی از آنها مسئلهٔ بلوغ است.

در قضیهٔ بلوغ که قبلاً هم بیان کرده‌ایم روایات زیاد

و ادله‌ای داریم که می‌فرمایند: طمث[1] از علائم بلوغ است یا اینکه مضیٰ تسع سنوات از علائم بلوغ است[2] ولی در مقابل آن روایات دیگری هم داریم که سن و سال بالاتری را برای بلوغ ذکر می‌کنند. اگر این روایات را اوّلاً‌بلااوّل درنظر بگیریم، آیا می‌توانیم با رؤیت طمث یا با بلوغِ تسع سنوات، حکم به تنجّز کنیم؟! حکم به تنجّز یعنی التزام به لوازم؛ التزام به لوازم یعنی ترتّب تبعات افعالِ مکلّف بر فعل، یعنی اگر دختر نُه‌ساله‌ای مرتکب قتل شد، باید او را اعدام کرد چون ترتّب است! مسئله که فقط نمازخواندن نیست بلکه همهٔ احکام تکلیفیه بعد از بلوغِ این صبیه به تسع سنوات قمری مترتّب خواهد شد.

---

[1] التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۱۱۵:

«و طمثت المرأة طمثا من باب ضرب: إذا حاضت. و بعضهم یزید علیه أوّل ما تحیض، فهی طامث بغیر هاء.»

[2] الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، بابُ حدِّ الغُلامِ و الجارِیةِ اللّذینِ یجِبُ علیهِما الحدُّ تامّاً، ص ۱۹۸، ح ۲:

«عن یزید الکناسی عن أبی‌جعفرٍ علیه‌السلام قال: "الجارِیةُ إِذا بَلَغَتْ تِسعَ سِنِینَ ذَهَبَ عنها الیتْمُ و زُوِّجَتْ و أُقِیمَتْ علیها الحُدُودُ التّامّةُ علیها" الحدیث.»

درحالی‌که انسان مشاهده می‌کند دختر نُه‌ساله اصلاً شعور ندارد، نمی‌فهمد، درك ندارد؛ به پدرش می‌گوید که یا باید برای من عروسك بخری یا نماز نمی‌خوانم، پدر هم به‌خاطر اینکه او نماز بخواند برای او عروسك می‌خرد یا اینکه می‌گوید: «باید فلان کتاب داستان یا فلان کتاب نقاشی را برای من بخری والاّ من این کار را انجام نمی‌دهم!» دختری که اصلاً نمی‌فهمد نماز چیست، چگونه بر ترك صلاتش عقاب مترتّب است؟! چطور می‌شود تصور کرد که مثلاً اگر این دختر امشب یا فردا بمیرد، به‌عنوان تارك صلاة، مورد عقاب قرار می‌گیرد؟! این مسئله اصلاً از جانب افراد عادی مسخره است، کیف بِحَکیم علی الإطلاق که بخواهد به این قضیه ترتیب اثر دهد.

ممضا نبودن کارهای دختر نه‌ساله

اصلاً کارهای دختر نُه‌ساله ممضا نیست. در مسئلهٔ بلوغ قضیهٔ عقل را مطرح می‌کنند، دختر نُه‌ساله که عقل ندارد، عقلش فقط این است که مشقش را بنویسد، آن هم با هزارتا دردسر که برای

مادر یا خواهر و برادرش دارد که باید او را مجبور کنند تا دیکته و مشقش را بنویسد والاّ آن را هم کنار می‌گذارد و می‌خوابد. میزان شعورش این مقدار است که توپی بردارد و با آن بازی کند یا باهم سن و سال خودش به‌دنبال همدیگر بدوند و همدیگر را پیدا کنند، این نهایت فهم و ادراک او می‌باشد.

آیا این تکلیفی که ثواب و عقاب بر فعل و ترک آن مترتّب است، متوجه این دختر است؟! اگر این‌طور باشد، مسخره است، اصلاً قابل درک نیست، چه برسد به اینکه انسان بخواهد به آن فکر کند. پس قضیه در اینجا چیست؟! روایتی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما پسران خود را امر می‌کنیم که در پنج‌سالگی نماز بخوانند و شما از هفت‌سالگی امر به نماز کنید»، کجا رفته است؟! یا اینکه دختران خود را امر می‌کنیم که از پنج‌سالگی و شش‌سالگی نماز بخوانند و شما از نه‌سالگی امر کنید نماز بخوانند تا اینکه اینها بتوانند در هنگام بلوغ نمازشان را به‌جا بیاورند،[1] پس این مطالب چه می‌شود؟! یک‌وقت

---

[1] الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، بابُ صلاةِ الصِّبیانِ و متی یؤخذُون بِها،

تکلیف فقط وجوب صلاة است بدون پیامدهای آن [تکلیف] و بدون التزام به لوازمش، اشکال ندارد. حالا نماز بر دختر واجب است و اگر هم ترک کرد مسئله‌ای نیست، آیا برای ما هم همین‌طور است؟! یعنی بر ترک نماز ما هم چیزی تعلّق نمی‌گیرد؟! پس تکلیف در اینجا فرق می‌کند! فرق در کجاست؟! همه چیز به‌هم می‌ریزد اما اگر گفتیم تکلیف مسئله‌ای است که شرط اصلی آن، باور، التزام و فهم خود تکلیف نزد مکلّف است، آن‌وقت باید سراغ این مطلب برویم که این تکلیف چه وقتی تعلّق و جنبهٔ فعلیت پیدا می‌کند.

عنوان مشیر بودن سن در روایت برای بلوغ و تکلیف

اگر ما این مطلب را درنظر گرفتیم، آن‌وقت دیگر مسئلهٔ سن، آثار و بعضی از ظهوراتی که حکایت از تکلیف می‌کنند، فقط جنبهٔ عنوان مشیر دارند و

ص ۴۰۹، ح ۱:

«عنِ الحلبی عن أبی‌عبدالله عن أبیهِ علیه السلام قال: "إنّا نأمُرُ صِبیانَنا بِالصّلاةِ إذا کانُوا بَنی خَمسِ سِنینَ فَمُرُوا صِبیانَکم بِالصّلاةِ إذا کانُوا بَنی سَبعِ سِنینَ و نَحنُ نأمُرُ صِبیانَنا بِالصّومِ إذا کانُوا بَنی سَبعِ سِنینَ بِما أطاقُوا مِن صِیامِ الیومِ إن کانَ إلی نصفِ النَّهارِ أو أکثر مِن ذلِک أو أقَلّ فإذا غَلَبَهُمُ العَطَشُ و الغَرَثُ أفْطَرُوا حتّی یتَعَوَّدُوا الصَّومَ و یطِیقُوهُ فَمُرُوا صِبیانَکم إذا کانُوا بَنی تِسعِ سِنینَ بِالصّومِ ما استطاعُوا مِن صِیامِ الیومِ فإذا غَلَبَهُمُ العَطَشُ أفطَرُوا".»

این‌طور نیست که جنبهٔ موضوعیت داشته باشند. اینها عنوان مشیر هستند به حالت فعلیه‌ای که تلبّس مکلّف به آن حالت، اقتضای ترتّب می‌کند؛ یعنی وقتی که مکلّف شعور و فهم پیدا کند بر اینکه تعدّی به حقوق غیر، صحیح نیست، آنگاه خدا از او می‌خواهد، در نتیجه تعدّی به غیر و غصب، حرام می‌شود.

ولی اگر مکلّف به اینها نرسد مثل بچه‌ای که اسباب‌بازی دیگری را برمی‌دارد یا اینکه سر کمد دیگری می‌رود، هنوز به این شعور نرسیده که این کار تعدّی به مال غیر است و اشکال دارد؛ بنابراین تکلیفی بر او مترتّب نیست، حالا چه سن او بیست سال یا پنج سال باشد، بحث در سن نیست. همین قاعدهٔ عقلانی را دربارهٔ حکم مذکور در آیهٔ شریفه می‌بینیم که می‌فرماید: ﴿وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ﴾[1]، اول باید آنها را امتحان کنید، محک بزنید، با ایشان

[1] سورهٔ نسا (۴) آیهٔ ۶.

صحبت کنید و آنها را در جریان معامله‌ای قرار دهید تا از میزان رشد عقلی آنها مطمئن شوید چون مسئلهٔ یک قِران و دو قِران نیست بلکه من‌باب‌مثال سرمایهٔ عظیمی از پدر به ارث رسیده است و می‌خواهید همهٔ آن اموال را در اختیار او قرار دهید. آن بچه هم سرمایه‌ها را خرج هوا می‌کند!

چند سال قبل در جایی از من سؤال کردند که نظر شما در این مورد چیست؟ به وصی گفتم: «حرام است که پول‌های این پدر را به بچه بدهی». پسر نوزده‌ساله‌ای بود که چهار سال هم از بلوغش گذشته بود. گفتند که نوزده ساله است و باید اموال را به او بدهیم! پول‌ها را به او دادند و او هم با آن وسایلی خرید که بعد از مدتی همهٔ آنها را خراب کرد؛ تقریباً حدود چهار پنجم آن را به باد داد! من گفتم: «همهٔ شما ضامن هستید!»

آثار سوء رشد فرزند در شرایط غیرعادی

وقتی که فرزند در شرایط غیرعادی رشد کند و همه چیز در اختیارش باشد، بلندپروازی و توقعاتی برای او پیدا می‌شود که موجب می‌شود همین کارها را انجام دهد مثل این شخص که طیارهٔ شخصی

خریده بود و بعداً آن را به این‌طرف و آن‌طرف کوبید تا خراب شد!

تفسیر آیهٔ ﴿وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ﴾

﴿وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا﴾، یعنی باید احساس کنید که او به مرتبهٔ رشد رسیده است و قدر مال، آینده، حیات مستقبل و سعادت خود را درک می‌کند و فقط زمان حال را ملاحظه نمی‌کند، آن‌وقت باید این اموال را به او دهید. یک‌وقت شاید او چهل‌ساله شود اما به این مطالب نرسیده باشد؛ لذا نباید اموال را به او بدهید بلکه باید خودتان برای او کار کنید. این مسئله‌ای است که خود شارع در اینجا بیان می‌کند.

چطور ممکن است که شارع به بچهٔ نه‌ساله تکلیف کند؟! آن بچه هنوز شعور ندارد تا بفهمد که تکلیف چیست! آن بچه براساس تقلید از نماز پدر و مادرش، چادر بر سر می‌کند و نماز می‌خواند! شارع چطور تکلیفی را که عقاب بر ترك آن مترتّب است، متوجه این

بچه می‌کند؟! ترتّب و تحمیل چنین تکلیفی مسخره است و از جانب افراد عادی اشبه به مزاح است، فکیف بحکیم؟! آن‌هم حکیمی که همهٔ افعالش براساس حکمتی است که حتی انسان به عمق و ظرافت آن حکمت پی نمی‌برد، این که دیگر بدیهی البطلان است!

به یاد دارم که بنده‌خدایی دختر نه‌سالهٔ خود را اجبار بر روزه می‌کرد و آن دختر با روزه گرفتن غش می‌کرد؛ یعنی از حال می‌رفت ولی می‌گفت که چون نه‌ساله شده است، باید روزه بگیرد! آقا او می‌میرد، اینکه دیگر شوخی ندارد! این کارها همه حکایت از عدم فهم دینی می‌کند.

انواع تکلیف

إن‌شاءالله اگر خدا توفیق دهد، یک‌وقت ما به بحث بلوغ می‌پردازیم. پس انسان در اینجا متوجه می‌شود که تکلیف دو نوع است: یک تکلیف فعلی است و دیگری تکلیف تنجّزی است.

تعریف تکلیف فعلی

در تکلیف فعلی که هنوز به مرتبهٔ تنجّز نرسیده است، الزام وجود دارد؛ یعنی الزام شروع می‌شود ولی عقاب مترتّب نیست، افراد باید او را بر انجام

یک عمل وادار کنند ولی اگر انجام نداد، اشکالی ندارد! خدا به او کاری ندارد و باید سهل گرفت.

تعریف تکلیف تنجّزی

اما یک تکلیف تنجّزی است که در جایی می‌باشد که عقاب وجود دارد و آن مطلب دیگری است. لذا همین قضیه در مورد بالاتر هم صدق می‌کند، شما پسری را که پانزده سال شده است، مکلّف به صلاة و امثال‌ذلک می‌دانید، آیا واقعاً همهٔ افراد در یک سطح هستند؟! گاهی اوقات انسان با بعضی‌ها صحبت می‌کند متوجه می‌شود که او اصلاً با گوسفندی که او را بسته‌اند، تفاوتی ندارد! اصلاً نمی‌فهمد تکلیف چیست، می‌گوید که ما باید این نماز را بخوانیم، حالا اگر نخوانیم خدا بدش می‌آید! او اصلاً در باغ نیست! اتفاق افتاده که می‌گویم! خدا به این بزرگی که به نماز ما نگاه نمی‌کند، حالا اگر بخوانیم یا نخوانیم! حالا پسری را فرض کنید که پانزده سالش هم تمام شده است و ـ لابد ـ به فتوای فقهاء اگر کاری هم انجام دهد باید گردنش را هم بزنند چون تکلیف است و پانزده سالش هم تمام شده است اما وقتی که به او نگاه می‌کنید، می‌بینید که

هِر را از بِر تشخیص نمی‌دهد، اصلاً نمی‌فهمد و در این فضا نیست! التفات کردید؟!

مشکک بودن تکلیف فعلی و تنجّزی

اینجاست که تکلیف فعلی و تنجّزی مراتب پیدا می‌کند و نسبت به هر کسی در هر افقی، هر مقداری و به هر اندازه‌ای، متفاوت می‌شود و مقولهٔ مشککه می‌شود؛ یعنی تکلیفی که افراد دارند و الزامی که در اینجا هست، از قبیل یک مقولهٔ متواطی نیست، بلکه مقولهٔ مشککه و مَقول به تشکیک است و به همان مقدار از فهم و ادراک، تکلیف پیدا می‌کنند. حالا صحبت ما این است که امام زمان علیه السلام که در پنج سالگی به امامت رسید، آیا در آن موقع مکلّف به نماز بود یا نبود؟! هنوز که ده سال تا پانزده سال فاصله دارد! امام جواد علیه السلام در چند سالگی به امامت رسید؟! امام جواد در سن نُه سالگی بوده است، امام هادی علیه السلام در سن هشت سالگی بودند.[1] مسئلهٔ امامت مسئله‌ای است ربط به نماز دارد چه اشکال دارد؟! همان‌طوری که در مورد حج تا

---

[1] بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ٨٥ و ٨٩ و ٩٩؛ إثبات الهداة، ج ٤، ص ٤١٧ (با قدری اختلاف).

وقتی که استطاعت نباشد، حج واجب نمی‌شود، نماز هم تا وقتی که آثار نباشد واجب نمی‌شود! بنابراین چرا امام جواد درحالی‌که در سن نُه سالگی است نماز می‌خواند؟!

جریان مأمون را شنیده‌اید که آمد و رد شد و همهٔ بچه‌ها فرار کردند اما دید که طفلی هنوز سرجایش ایستاده و نرفته است، گفت که چرا نرفتی؟ حضرت گفتند: «برای چه بروم؟!» گفت: «همه رفتند!» حضرت گفتند: «همه ترسیدند!» گفت: «تو چرا نمی‌روی؟!» گفتند: «من که نمی‌ترسم! سرجایم هم ایستاده‌ام.»[1] دید که عجب! حضرت یک طور دیگر حرف می‌زند و با بقیه فرق می‌کند، خلاصه بعد متوجه این جریان شد. یا وقتی آن ملعون حضرت امام رضا علیه السلام را شهید کرد، أباصلت می‌گوید که در منزل بسته بود، دیدم که طفلی وارد شد، گفتم که شما از کجا آمدید؟! اباصلت دید که حضرت طفل هستند، یک طفل دیده بود، قدِ یک آدم بزرگ که ندیده است، امام جواد آن موقع یک فرد رشید و

---

[1] فصول المهمة، ج ۲، ص ۱۰۴۰.

مستوی‌القامة و بزرگ که نبوده است، طفل بوده است، در آن موقع حضرت نه سال سن داشت. نقل‌ها متفاوت است، حالا بفرمایید که بچۀ نه‌ساله چطور به بلوغ می‌رسد؟! در کدام روایت داریم که بعضی از اطفال مستثنیٰ هستند؟! یک استثناء در روایات به من نشان دهید که گفته باشد: «سن طبیعی بلوغ پانزده سال تمام است، الاّ بعضی از افراد که در نُه سالگی بالغ می‌شوند مثل امام جواد علیه السلام یا امام هادی علیه السلام در ده سالگی!» امام هادی در مدینه بودند که پدرشان امام جواد را در بغداد شهید کردند، یک‌دفعه حضرت فرمودند: «الآن پدرم را شهید کرده‌اند». افراد گفتند که از کجا این مطلب را می‌فرمایید؟! حضرت فرمودند: «جلالت خدا را یک‌دفعه در نفس خود احساس کرده‌ام!»[1]

---

[1] بصائر الدرجات، ج ۱، ص۴۶۷، ح ۳:

«عن هارُون بنِ الفضلِ قال: رأیتُ أباالحسنِ علیه‌السلام فِی الیومِ الّذِی تُوُفِّی فِیهِ أبُوجعفرٍ علیه‌السلام فقال: "﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ مَضَی أبوجعفرٍ!" فقِیل لهُ و کیف عَرَفتَ ذلِك؟! قال: "تَدَاخَلَنِی ذِلّةٌ لِلَّهِ لَم أکن أعْرِفُها".»

جلالتی که امام هادی می‌فرماید در نفس خود احساس کرده‌ام؛ یعنی من در مجرای فیض اراده و مشیّت خدا در کل عالم وجود قرار گرفته‌ام، این معنای احساس جلالت و عظمت در نفس است. حالا حضرت به ما چه بگوید؟! می‌فرماید که جلالت خدا و عظمت را احساس کرده‌ام، ما هم همین را می‌گوییم! حالا سؤال بنده از شما فقهاء این است که آیا برای امام هادی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است، نفسِ رسیدن به امامت، اقتضای وجوب می‌کند؟! اگر این‌طور است پس نفس رسیدن به امامت هم اقتضای حج می‌کند، پس چرا به حج نمی‌رود و صبر می‌کند تا مستطیع شود؟! آیا وقتی که امام علیه السلام مستطیع نشده است، باید به حج برود؟! می‌گوییم: «خیر! صبر می‌کند تا سال‌های بعد می‌رود». آیا نفس رسیدن به امامت اقتضای دفع زکات می‌کند؟! نه! باید زراعتی باشد، زمینی باشد، محصولی باشد، به حدّ نصاب هم برسد، آن‌وقت زکات بدهد چون ممکن است امام علیه السلام کشاورزی داشته باشد ولیکن محصولش در آن سال

به حدّ نصاب نرسد یا آفت بزند. ائمه علیهم السلام هم تجارت می‌کردند،[1] پول به افراد می‌دادند، کارشان حساب و کتاب داشت. گاهی هم مبالغ را از افراد قبول نمی‌کردند و می‌گفتند که چرا سود زیاد گرفتید؟! ما این را قبول نداریم و نمی‌خواهیم! آنها هم نسبت به افرادی که فقیر بودند، دفع خمس می‌کردند و امثال‌ذلک. اگر خمس واجب نبوده دفع خمس نمی‌کردند. خُب امام باشد حالا چون امام است پس باید همهٔ تکالیف بر او مترتّب باشد؟! چون امام است، حتماً باید روزه بگیرد؟! نه! اگر بدن او سالم باشد، روزه بر او واجب است، اگر سالم نباشد، بر امام هم حرام است که روزه بگیرد. این‌طور نیست که چون امام است، پس باید به هر کیفیتی روزه بگیرد ولو اینکه بیفتد و غش کند! مگر می‌شود که امام علیه السلام روزه نگیرد؟! بله می‌شود، او مثل سایر افراد تکلیف دارد.

حالا بفرمایید که اگر تکلیفِ مترتّب بر نماز، بلوغ باشد، امام هنوز بالغ نشده است، امام زمان

---

[1] الکافی، ج ۵، کتابُ اَلمَعیشَةِ، بابُ ما یَجِبُ مِنَ اَلاِقتِداءِ بِالأَئِمَّةِ علیهم السلام فی التَّعَرُّضِ لِلرِّزقِ، ص ۷۶، ح ۱۲.

علیه السلام ده سال مانده که بالغ شود و به سن پانزده سالگی برسد، آیا حضرت در این مدت نماز نمی‌خواند؟! یا نماز را تعبّدی، یعنی مثل تکالیف تمرینی و دست‌گرمی و امثال‌ذلک می‌خواند؟! آیا امام این است؟! یعنی ما باید این حرف را نسبت به امام بگوییم؟!

ترتّب تکلیف به میزان فهم و عقل

یا اینکه تکلیف به فهم و عقل مترتّب است؛ یعنی همین نمازی که سایر افراد باید در سن پانزده سالگی بخوانند، اگر بچه‌ای در سن ده سالگی از نقطه‌نظر فهم و تشخیص تکلیف، به همان رشد و حدّی رسید که یك انسان پانزده‌ساله می‌رسد، آن موقع بر او واجب است که نماز بخواند، خدا می‌گوید که تو چرا به بقیه نگاه می‌کنی؟! آیا سن تکلیف ملاك است یا اینکه سن تکلیف و رشد هر کدام به‌عنوان جزءالعلة در تحقق موضوع دخیل می‌باشند، یعنی هم سن تکلیف که خمسة عشر سنوات باشد و هم آن فهم باید به این کیفیت باشد، اگر این‌طور باشد، بنابراین امام علیه‌السلام جزءالعلة را که در تحقق موضوع تکلیف دخالت دارد،

یعنی سن تکلیف را فاقد است و آن جزء دیگر را که فهم و ادراك مقام تکلیف است، به‌نحو اتمّ واجد است؛ لذا هنوز تکلیف به امام نرسیده است، بنابراین نمازهایی که امام می‌خواند، جنبهٔ استحبابی دارد! این کلام واضح البطلان است!

ما می‌گوییم مگر می‌شود که امام علیه‌السلام نماز نخواند! چه کسی گفته است که امامت مساوی با نماز خواندن است؟! مگر امامت مساوی با حج رفتن و روزه گرفتن است؟! امامت برای خودش شأنی دارد، حسابی دارد، کاری دارد، جریانی هست، مسائلی هست، ارتباطی هست، حبلٌ ممدودٌ بین الخلق و الربّ است، مجرای فیض است، اینها به‌جای خود محفوظ است، تکلیف هم به‌جای خود محفوظ است، هر چیزی جای خودش را دارد؛ لذا ما به این نتیجه می‌رسیم که این‌طور نیست که تکلیف، بلوغ به سنٍّ خاص باشد بلکه مسئله به‌عنوان جزءالعلة برای تکلیف است. این به‌عنوان، عنوان مشیر است؛ یعنی اغلب افراد در چنین فضایی به این ادراك و شعور می‌رسند، ممکن است که شخصی به

این ادراك و شعور نرسد، ممکن است شخصی تا بیست سالگی هم به این قضیه نرسد، اصلاً نمی‌فهمد، کم دارد، آیا ندیده‌اید؟! بعضی‌ها هستند که بیست سالشان شده است اما حرف‌هایی می‌زنند که آدم به آنها می‌گوید: «چه زمانی می‌خواهید بزرگ شوید؟!» چه زمانی می‌خواهید از این بچگی دست بردارید؟! چه زمانی می‌خواهید از این آب‌نبات و پفك خوردن دست بردارید؟! اینها بالغ نیستند، نماز هم بر ایشان واجب نیست. بله! باید پدر و مادر اینها را سر شوق بیاورند، تشویق کنند.

البته اینها مسائلی است که نمی‌شود اعلان کرد چون هر چیزی را نمی‌شود به مردم گفت. مجتهد باید این مسائل را بداند تا بتواند در ارتباط با مردم، قضاوت در قضایای مختلف و حکم کردن در مطالب گوناگون نسبت به افراد، جایگاه خود را پیدا کند.

این قضیه در مورد احرام هم همین‌طور است، وقتی کسی نیّت احرام کرد، این‌طور نیست که دیگر مسئله تمام شده باشد بلکه می‌تواند کار مغایر با احرام را انجام دهد و دوباره نیّت احرام کند چون

وقتی که انسان نیّت احرام می‌کند، عمل مغایر با احرام، او را از آن فضا خارج می‌کند. آیا شما احساس نمی‌کنید؟! مثلاً وقتی که نیّت نماز می‌کنید و اقامه می‌گویید، یک‌دفعه تلفن شما زنگ می‌زند، می‌گویید که ببینم کیست؟! شاید کار فوری فوتی داشته باشد! خدا را رها کن، کار این شخص که الآن تماس گرفته است فوت می‌شود، حالا خدا هست، بعداً به سراغش می‌رویم، لذا به دنبال دیرینگ‌دیرینگ جناب تلفن می‌روید! لذا تلفن را برمی‌دارید و می‌بینید که فلانی است، وقتی که برای نماز برمی‌گردید، حالتان چطور است؟! خراب شد! این خراب شد یعنی از احرام خارج شدید؛ به‌خاطر همین در روایت داریم که دوباره باید اقامه را تکرار کنید چون از آن حال خارج شده و وارد دنیا و مافیها شده‌اید، دیگر حال تکبیرة الإحرام برای شما نیست؛ لذا باید اقامه را دوباره انجام دهید.[1]

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۲، کتاب الصلاة، باب ۶، ص ۵۵، ح ۳۱:

«عن مُحمّدِ بنِ مُسلِمٍ قال: قال أبُوعبدِالله علیه السلام: "لا تَتَکَلّم إذا أقَمتَ الصّلاةَ فإنّک إذا

پس این مسئله در مورد احرام هم به همین نحو است، وقتی که نیّت احرام انجام شد، اگر برای انسان ضرورتی پیش آمد مثل کفّ نفس از نساء و امثال‌ذلک، خلاصه عمل منافی متحقق شد، باید دوباره نیّت احرام را تکرار کند و نگوید که من نیّت احرام کرده‌ام بلکه بگوید: «حالا اینکه مسئله‌ای نیست چون هنوز تکبیرة الإحرام را نگفته‌ام، دوباره تکبیرةالإحرام را انجام می‌دهم.»

تلمیذ: نیّت مجدد احرام باید در میقات باشد چون بین شخص و میقات فاصله می‌افتد؟ عمل منافی با احرام که می‌گویید انجام می‌دهد طبعاً در میقات نیست.

استاد: نه دیگر چون با نیّت احرام رد شده است اشکال ندارد، حالا بعداً عرض می‌کنیم که اگر می‌تواند باید دوباره برگردد به آنجا و نیّت کند چون که «لا یجوز التجاوز عن المیقات إلاّ و أنت محرماً» در اینجا صدق می‌کند، اگر نمی‌تواند که برگردد

تَکَلَّمتَ أعَدتَ الإِقامةَ".»

چون تلبیه نگفته است، می‌تواند از همان‌جا نیّت احرام کند.

تلمیذ: یعنی دیگر نیازی به انجام مجدد مقدمات احرام نیست؟! مثل غسل و امثال‌ذلک؟

استاد: غسل‌ها را انجام داده است، داریم که اگر کسی غسل کند و بعد عمل منافی انجام دهد، این ناقض غسل نیست.[1]

تلمیذ: ببخشید راجع به بلوغ اجازه هست سؤالی بپرسم؟ بعضی از افراد قابلیت برای توسعه و رشد دارند چون [بلوغ آنها] بستگی دارد به اینکه در چه شرایطی تربیت شده‌اند؛ لذا حضرت می‌فرمایند که ما در پنج سالگی امر می‌کنیم زیرا فضای خانهٔ امام علیه السلام که فرزند در آن رشد پیدا می‌کند با خانهٔ غیر امام تفاوت دارد. اینکه حضرت می‌فرمایند که شما باید از هفت سالگی شروع کنید، نشان می‌دهد که پدر و مادر مکلف هستند و وظیفه دارند که آن فضا را ایجاد کنند. ما می‌بینیم فرزندی که چهارده یا

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبوابُ الإحرامِ، باب ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳:
«عن عِیصِ بنِ القاسِمِ قالَ: سألتُ أباعبدِاللَه علیه‌السلام عنِ الرّجُلِ یغتسِلُ لِلإحرامِ بِالمَدینةِ و یلبَسُ ثَوبَینِ ثُمّ ینامُ قبلَ أنْ یحرِمَ قال: "لیس علیهِ غُسلٌ".»

پانزده ساله است، سؤال می‌کند و می‌فهمد حتی در جلساتی که حضرت‌عالی صحبت می‌کنید می‌آید و سؤال می‌پرسد و مطالب دقیقی را می‌گوید. ما در جلسه‌ای بودیم، وقتی شما صحبت کردید، بچه‌ای آمد و گفت: بابا آقا فرمودند که رفقا فضولی نکنند؛ یعنی در این حد متوجه شده بود و لبّ مطلب را گرفته بود، علیٰ‌أیّ‌حالٍ تا حدی متوجه می‌شوند چون در فضایی قرار گرفته است. اما اگر پدر و مادر آن فضا را ایجاد نمی‌کنند، قاصر یا مقصّر هستند. این مترتّب در این مسئله است. از حضرتعالی در سایت سؤال شده است و شما فرموده‌اید که چهارده سالگی. برای فرزندی که در خانهٔ شما است یا در خانهٔ بنده و رفقا است این‌طور نیست، خصوصاً پدر و مادری که با این مکتب و مبانی آشنا شده‌اند ولی فرزندی که الآن رشد کرده و می‌فهمد و در این جلسات مطالب را شنیده است و مطالعه کرده است و پدر و مادر که با همدیگر صحبت می‌کنند او هم می‌شنود، ذهنیّتش تغییر کرده است، منظور بنده از تغییر همان مبنای شما است، در واقع اینجا پدر و

مادر مسئول هستند که آن فضا را ایجاد کنند تا اینکه ما بلوغ پسر را روی شانزده و هفده سالگی و دختر را روی چهارده سالگی نبریم.

استاد: بله! در روایات هم داریم که باید پدر و مادر در اوامر الزامیه نسبت به آنها کوتاهی نکنند ولی در عین حال یک مطلب در خانوادهٔ امام هم متفاوت است؛ یعنی بچه‌های امام نسبت به درک یک مسئله متفاوت هستند. یک پسر امام، موسی بن جعفر علیهماالسّلام می‌شود، یک پسر امام، اسماعیل می‌شود و یک پسر امام هم عبدالله افطح می‌شود؛ این‌طور نیست که همه یک فهم، تفکر و تعلق دینی داشته باشند. ما حتی در فرزندان امام هم این اختلاف را می‌بینیم، درحالی‌که تربیت یکی است، فضا هم یک فضا است، چیزی که این فرزند از امام می‌بیند، فرزند دیگر هم می‌بیند ولی اینها متفاوت هستند.

ما خودمان در زمانی که خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ بودیم، هر کدام از ما در منزل یک برداشت داشت و همان برداشت بوده که بعداً مسئله‌ساز شد. مرحوم پدر ما مطلبی را می‌فرمودند، من به یک نحو برداشت می‌کردم و افراد دیگر به‌نحو

دیگری برداشت می‌کردند و براساس آن برداشت هم ترتیب اثر می‌دادیم؛ یعنی دو برداشت در مقابل یکدیگر که صد و هشتاد درجه در قبال هم واقع می‌شد، درحالی‌که از یک پدر و مادر هستیم.

افراد در این مسئله متفاوت هستند و همه به یک قسم نیستند، نفسانیات و خصوصیات نفسانی، البته نه به معنای بد بلکه به معنای آثار خصوصیات و شاکلهٔ فردی هر شخص نسبت به تلقّی مطالب و باورش نسبت به مسائل، خیلی تفاوت دارد؛ یعنی تفاوت فاحشی دارد. تکلیف هم براساس همین مسئله و میزان باوری که آن فرد دارد، می‌آید؛ یعنی در یک سطح نیست.

لذا امام در آنجا می‌فرماید که ما بچه‌های خود را امر می‌کنیم، این مطلب به این معنا نیست که بچه‌های ما بهتر می‌فهمند بلکه به این معنا است که اهتمام ما نسبت به این مسئله بیشتر از شما است، در واقع ما فشار بیشتری می‌آوریم و التزام بیشتری را در اینجا رعایت می‌کنیم که آن التزام مِنةً علیکم از شما برداشته شده است؛ لذا شما فُرجه‌ای به بچه‌های دیگر بدهید و اجازه

دهید مقداری راحت‌تر باشند ولی ما زودتر شروع می‌کنیم چون اهتمام ما بیشتر است. طبعاً بیت امام است و تحفّظ بر این مسئله بیشتر است.

این‌طور نیست که بچه‌ها مسائل را نفهمند بلکه آنها درک می‌کنند، خوب هم درک می‌کنند و دقیق نکته برمی‌دارند اما حال و هوای هر کدام از اینها به یک نحو است. در عین درک می‌بینیم که حال و هوای یک بچه اصلاً در این چیزها نیست ولی یک بچه را می‌بینیم که چشم‌هایش را به شکل خاصی باز می‌کند و دقت می‌کند؛ یعنی توجه خاصی دارد. مثلاً بعضی از بچه‌ها هستند که نسبت به مسائل حجاب و امثال‌ذلک بیق[1] هستند و اصلاً در عالم دیگر هستند، این مطلب اصلاً ربطی به تربیت و اینها ندارد. مگر ندیده‌اید که راجع به بزرگان در کتب چه نوشته‌اند؟! می‌گفتند اصلاً نوشته‌اند که چند سال به خانه‌ای می‌رفتند و می‌آمدند و اصلاً نمی‌دیدند که این کیست!

اما یک نفر هنوز از در خانه وارد نشده است،

---

[1] گویش طهرانی: کسی که اشرافی به وقایع اطراف خود ندارد.

یکی‌یکی اهل خانه را می‌پاید، اینها هر کدام تفاوت می‌کنند، حتی این قضیه در بچه‌ها محسوس است و ربطی به تربیت ندارد، سنخیت این بچه یک چیز است و سنخیت بچهٔ دیگر چیز دیگری است.

اختلاف سنّ تمییز در افراد مختلف

لذا وقتی که از من راجع به مسئلهٔ تمییز سؤال می‌کنند که از چه زمانی باید رعایت کرد، پاسخ من این است که باید ببینیم که روحیهٔ بچه چه اقتضا می‌کند؛ یک وقت بچه‌ای است که در خیال این حرف‌ها نیست، انسان مقداری راحت‌تر است، گرچه در اینجا هم باید به‌نحوی رفتار شود که بعداً برای این بچه خاطره نماند چون گرچه بچه الآن متوجه نیست ولی بعداً برای او خاطره می‌ماند. در واقع بچه‌ها از این نقطه‌نظر متفاوت هستند؛ بعضی از بچه‌ها هستند که سنین چهارسالگی را به یاد دارند، بعضی‌ها هم سنین سه سالگی را به یاد دارند حتی بعضی‌ها سنین کمتر را هم به یاد دارند اما بعضی‌ها خیال می‌کنند که در یاد این بچه نمی‌ماند؛ لذا او را به این‌طرف و آن‌طرف می‌برند، درحالی‌که این بچه‌ها همه چیز را ضبط می‌کنند تا بعداً از آن مانند کامپیوتر

استفاده کنند. حالا ممکن است یک نفر هم تا چهارسالگی بیق باشد و اصلاً هیچ چیز نفهمد. انسان خودش می‌تواند این موارد را تشخیص دهد؛ لذا یک قاعده در شرع آمده است که برای رعایت حجاب سنّ تمییز را درنظر بگیرید.[1]

---

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۳۱:

﴿وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوۡ نِسَآئِهِنَّ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ﴾.

کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۲۴:

«قوله ﴿أَوِ ٱلطِّفۡلِ﴾ ذلك يصدق على الواحدِ و الجمعِ كقولِه تعالى: ﴿ثُمَّ يُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا﴾ قوله ﴿لَمۡ يَظۡهَرُواْ﴾ أى لم يطَّلعوا على العورةِ، فيميِّزون بينَها و بينَ غيرها.»

من دیده‌ام که شخصی بچهٔ ده‌ساله داشت و می‌گفت: «بچهٔ ده‌ساله که تمییز نیست چون برای دوتا نان قندی بر سر هم می‌زنند!» نه! سنّ تمییز این نیست که بچه پشت میز دادگاه بنشیند و قضاوت کند! بلکه منظور این است که بعداً بتواند عکس‌هایی که در ذهنش برمی‌دارد را تجزیه و تحلیل کند و بگوید که آن منظورش چه بود و این منظورش چه بود والاّ ما نگفته‌ایم که بچهٔ ده‌ساله که در سنّ تمییز است، کتاب شفا درس دهد!

لزوم رعایت حجاب در سنّ تمییز و رعایت آداب در سن کمتر از تمییز

مسئله این است. آن‌وقت باید این نکته را رعایت کرد که وقتی بچه به سنّ تمییز می‌رسد، باید حجاب را رعایت کند ولی برای کمتر از سنّ تمییز نباید همهٔ این آداب را کنار گذاشت بلکه باید ملاحظه کرد که اگر در خاطر بچه می‌ماند و بعداً آنها را به یاد می‌آورد، نسبت به آنها اجتناب شود. اینها مسائلی هستند که امروزه رعایت نمی‌شود. الآن برادرهای ما قضایایی که در سن چهارسالگی برایشان اتفاق افتاده بود را شاید خیلی به یاد ندارند اما بنده قضایایی که

در یک سال و هشت ماهگی برای من اتفاق افتاده بود را در ذهن دارم، یک سال و هشت ماه! یعنی وقتی که از والده‌ام از فلان مجلس عروسی سؤال می‌کنم، می‌گویند که تو از کجا می‌دانی؟! قشنگ به یاد دارم! می‌گویند که تو یک سال و هشت ماه داشتی! التفات می‌کنید؟! اصلاً کسی به فکرش می‌آید که این بچه عکس برمی‌دارد؟! البته ما بعداً تجزیه و تحلیل نکرده‌ایم! بلکه از اول آنها را حذف کرده‌ایم. در این مسائل افراد خودشان را نشان می‌دهند که با همدیگر فرق می‌کنند.

تلمیذ: آیا آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾[1] به جهت خبث باطن است؟ یا جهت عدم ادراک و شعور در اینجا لحاظ شده است مثل بچه‌ای که ادراک و شعور ندارد و لذا نماز ندارد.

استاد: خیر، شاید خبث باطنی هم نباشد، گفت که مستی و راستی!

---

[1] سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۴۳. انوار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۲، تعلیقه ۳: «ای اهل ایمان هنگامی که (از خمر و می) مست باشید نزدیک نماز نروید (نماز نخوانید) تا آنکه بدانید چه می‌گویید.»

تلمیذ: مرحوم آقا تمییز پسرها را از سه سالگی می‌دانستند؟!

استاد: بله از سه سالگی می‌دانستند که بعداً هم حرف درآمد که چرا؟ زیرا بعضی‌ها نمی‌توانستند، همین است دیگر، درست است، همین باید باشد.

تأثیر فضا و جوّ در تغییر ادراک انسان

قضیهٔ ادراك خیلی مهم است که چطور فضا و جوّ، ادراك انسان را تغییر می‌دهد، همان‌طوری که شما اشاره کرده‌اید، فضا و جوّ نقش مهمی در تغییر ادراك انسان دارد و آن را عوض می‌کند و تغییر می‌دهد. اگر شما یك‌مدت در جایی زندگی کنید که افراد آنجا نسبت به حجاب بی‌خیال هستند، کم‌کم احساس می‌کنید که شما هم بی‌خیال می‌شوید؛ یعنی نفس الحضور در چنین فضا و مکانی انسان را کم‌کم عوض می‌کند. البته یك روز، دو روز، سه ماه و چهار ماه نیست بلکه طول می‌کشد تا کم‌کم انسان احساس می‌کند که سُر می‌خورد، مرتباً سُر می‌خورد. ممکن است شخصی هم باشد که اگر ده یا پانزده سال هم در آنجا بماند، صلابت خودش را

حفظ کند ولی این دلیل نمی‌شود که بگوییم فضا تأثیر نمی‌گذارد بلکه این فرد خصوصیتی دارد که تأثیر نمی‌پذیرد اما به‌طورکلی این قضیه وجود دارد.

من افراد کثیره‌ای را دیده‌ام که در این زمینه چنین حالی دارند. در همه چیز همین‌طور است، اگر شما در فضایی قرار بگیرید که همیشه در آن کلک و دروغ باشد یا به جایی بروید که همه در صحبت کردن با همدیگر دروغ می‌گویند، سر همدیگر کلاه می‌گذارند و خودشان هم می‌دانند، روز اول خیلی بدتان می‌آید و می‌گویید: «بروید بیرون! حالم به‌هم خورد!» اما کم‌کم قضیه به‌نحوی می‌شود که اگر خودتان روزی چندتا دروغ نگویید، یک چیزتان می‌شود! یعنی اصلاً حالت دروغ و کلک، نفس را می‌گیرد و برای شخص یک چیز عادی می‌شود. ما وقتی که بعضی‌ها دروغ می‌گویند، تعجب می‌کنیم و با خودمان می‌گوییم که مگر می‌شود شخص صاف‌صاف در چشم آدم نگاه کند و دروغ بگوید؟! اصلاً انگارنه‌انگار؛ یعنی برای ما خیلی عجیب است ولی در واقع عجیب نیست چون ما در این فضا قرار نگرفته‌ایم برای ما عجیب است، اگر ما هم در این

فضا قرار بگیریم و مدتی بگذرد مانند آنها می‌شویم، یعنی شخصیت ما می‌شود شخصیت و فرد دیگر.

تأثیر صدیق بر انسان مِن حَیثُ لا یَشعُر

فلهذا می‌گویند که با صَدیقی رفت و آمد کن که تو را به فهم، عقل، دیانت و تقوا نزدیك کند چون صدیق بر صدیق خود اثر می‌گذارد، مِن حَیثُ لا یشعُر اثر می‌گذارد؛ یك مدت که می‌گذرد انسان حالات او را پیدا می‌کند.

«الصدیق مَن صَدَقَک لا صَدَّقَک»[1] این صدیق آن تأثیر را می‌گذارد و آن شخص را کم‌کم برمی‌گرداند.

این دستورات سلوکی خیلی جالب است؛ دستورات در زمینهٔ مسائل اجتماعی، در زمینهٔ رابطه و در زمینهٔ کیفیت اتخاذ همسر ـ به‌اصطلاح زوج و زوجه ـ که مثلاً انسان چه زنی را اختیار کند، چه خصوصیاتی داشته باشد، خیلی تأثیر دارد، هم نسبت به مرد و هم نسبت به زن. بنده موارد عدیده‌ای می‌شناسم از

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۷۹، تعلیقه ۲:
«این عبارت در مجامع روایی موجود یافت نشد، لیکن در کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۱۳۶ و ج ۳، ص ۱ و بسیاری از کتب به نقل از حکما آمده است.» (محقّق)

دخترهایی که نماز شبشان ترک نمی‌شد؛ یعنی در این فضا بودند ولی به‌واسطهٔ ازدواج با مورد نامناسب، جلوی دوست‌های شوهرشان حجابشان را هم برمی‌داشتند. ببینید از کجا به کجا رسیده است! دختری که نماز شب او ترک نمی‌شود، به‌واسطهٔ وارد شدن در فضای نامناسب، جلوی دوستان شوهرش روسری‌اش را هم برمی‌دارد. مادرش قسم می‌خورد و می‌گفت که این دختر نماز شبش فوت نمی‌شد! یعنی این‌قدر تأثیر دارد، البته برعکس این قضیه هم وجود دارد. خلاصه دستورات سلوکی خیلی عجیب است.

قضیهٔ وحدت وجود و موجود در دعای جوشن کبیر

جلسهٔ عصر جمعه‌ای در منزل یکی از رفقا در مشهد بود که مرحوم آقا به ما فرمودند: «دعای جوشن بخوان»؛ ما هم این فراز از دعای جوشن را خواندیم: «یا نوراً قبلَ کلِّ نورٍ، یا نوراً بعدَ کلِّ نورٍ، یا نوراً فوقَ کلِّ نورٍ ...»[1] بعد ایشان به ما فرمودند که حالا بعضی از این فقرات را معنا کن و ـ آقا مثل اینکه

---

[1] البلد الأمین، ج ۱، ص ۴۰۲؛ زاد المعاد، ج ۱، ص ۴۳۰.

چیزی‌شان می‌شد، گاهی اوقات ما چیزهایی از ایشان می‌دیدیم که تعجب می‌کردیم اما الآن می‌فهمیم که آنها مثل اینکه آرام نمی‌نشستند! ـ ما شروع کردیم به معنا کردن و ترجمه کردن و مسئلهٔ وحدت وجود در آنجا مطرح شد؛ این فقرات حکایت از قضیهٔ وحدت وجود و موجود دارد.

افرادی در آن مجلس بودند که یکی از آنها رو می‌کند به کسی که در کنارش نشسته و به پشتی تکیه داده است و می‌گوید: «این‌طور که این آقا می‌گوید، پس پشتی خدا است و من به خدا تکیه می‌دهم، حواست باشد!» آن بنده‌خدایی که آن شخص این مطلب را به او گفته بود بعد از چند دقیقه آمد و نزد مرحوم آقا نشست ـ من هم کنار نشسته بودم ـ و گفت: «این شخص نسبت به مطلبی که بیان کرده‌اند، می‌گوید که این [پشتی] خدا است، من هم خدا هستم و خدا به خدا تکیه می‌کند! این قضیه چطور است؟!» حالا در جلسه جای این صحبت نیست ولی آقا چندجمله‌ای فرمودند و این شخص رفت، درحالی‌که ظاهراً شبهه در او وارد شد.

بله! همین هم کارش را ساخت! بنده بعد از مدتی دیدم که این شخص با بعضی از آقایانی که مدعی علم هستند و در بحث‌هایشان به حکمت تعرّض جاهلانه دارند، رفت و آمد می‌کند، با خودم گفتم که او دیگر کارش تمام شد! یك وقت دیدیم در جلسه که نماز مغرب و عشاء می‌خوانند، او بعد از نماز می‌آید در کناری می‌ایستد و نمازش را که پشت سر آقا خوانده است، اعاده می‌کند! مدتی گذشت و دیگر آن نماز [پشت سر آقا] را هم نخواند؛ یعنی همین‌طور مراتب را طی می‌کرد، اصلاً مرتباً بالا می‌رفت تا جایی که دیگر رفت که رفت! خداحافظ شما! بعد گفت که ما این مطالب را قبول نداریم و اینها خلاف ضرورة مِن الدّین است، نمی‌دانم اینها را از چه کسی یاد گرفته بود که خلاف ضرورة مِن الدّین است؟!

بعد از فوت مرحوم آقا مجلس فاتحه‌ای که پزشکان مشهد برای ایشان گرفتند، خیلی‌ها امضا کردند اما ایشان جزء کسانی بود که امضا نکرد. واقعاً انسان می‌فهمد که به این ظاهر نیست؛ چه کسانی بودند و چه نیّاتی و مسائلی داشتند. از جمله

اشخاصی که بر این مجلس خیلی پافشاری می‌کرد همین رفیقمان ـ خداوند حفظشان کند ـ جناب آقای دکتر بیرجندی بود که جراح معروف مغز هستند، هم‌چنین دکتر خوارزمی برای اقامهٔ مجلس ایشان پافشاری می‌کردند ـ خدا همهٔ اینها را حفظ کند ـ بسیار بسیار افراد شریف و وزین بودند. دکتر توسلی بود که می‌گفت: «من دیگر بدون آقا اصلاً ایران نمی‌مانم!»

عدم شرکت بعضی از افراد اهل علم در مجلس فاتحهٔ علامه طهرانی رضوان الله تعالیٰ علیه

ولی بعضی از افراد اهل علم که موقعیت اجتماعی آنها را مرحوم آقا به‌وجود آورده بودند، در مجلس فاتحهٔ ایشان شرکت نکردند و گفتند که استخاره کردیم و بد آمد و از این بازی‌ها که ما هم بلد هستیم. بعد به من گفته بود که ما می‌خواهیم خدمت شما برسیم، من هم گفتم که هر وقت، وقت داشتم به شما اطلاع می‌دهم. خلاصه ایشان از افرادی بودند که برای مجلس فاتحه گرفتن، امضا نکرده بودند ولی در مجلس شرکت کرده و گفته بود که من شرکت می‌کنم ولی امضا نمی‌کنم!

بعد فوت مرحوم آقا من به اتفاق بعضی از بستگان برای بازدید رفته بودم؛ نشسته بودیم که یک‌دفعه این بندهٔ خدا قضیهٔ وحدت وجود را مطرح کرد و گفت که این نظر خلاف است، من گفتم: «این مطلبی را که شما می‌گویید، چه کسی گفته است؟!» گفت: «یکی از افراد اهل علم معروف در مشهد». گفتم: «ایشان به‌اندازهٔ یک صفحهٔ منظومه هم سواد فلسفی ندارد!» گفت: «آقا چطور شما این مطلب را می‌فرمایید؟! ایشان شاگرد فلان شخص است!» گفتم: «ایشان شاگرد هر کسی می‌خواهد باشد، ایشان به‌اندازهٔ یک صفحهٔ منظومه هم نمی‌فهمد!» شما از طرف بنده وکیل هستید که یک مجلس مناظره بین بنده و ایشان بگذارید ـ همه هم شرکت کنند ـ تا راجع به مبانی فلسفی، وحدت وجود و مباحث عرفانی مناظره کنیم، بنده حاضر هستم و منتظر پاسخ شما می‌مانم. بله! سال‌ها گذشت و ما هم‌چنان در انتظار تشکیل و انعقاد این مناظره بودیم تا اینکه آن بندهٔ خدا ـ اهل مرید و این حرف‌ها در مشهد بود ـ که قرار بود بیاید، فوت کرد و مسئله منتفی شد. آدم بی‌سوادی بود ولی بالأخره فعلاً دور، دور اینهاست.

به همین راحتی می‌گوید که اینها خلاف شرع است و خداحافظ شما، ما رفتیم! اول نمازش را اعاده می‌کند و بعد هم بدبخت بیچاره رها می‌کند و می‌رود! از همین آقایان یاد گرفته‌اند که می‌گویند: «نماز پشت سر اینها باطل است!»

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد